

چگونه خدا را به بچه‌ها بشناسانیم؟

ترجمه: امیر دیوانی

ماخذ: Reader's digest

الف. یک تا سه سالگی

مسلماً هر چند درک مفاهیم روحانی انتزاعی برای کودکان خیلی زود است، اما موعد آن رسیده که آنان به ابزارهایی دسترسی یابند که جهت گفت‌وگوهای آتی‌شان ضروری‌اند. «رابی دیوید وولپ»، نویسنده اثر «به کودکان راجع به خداوند آموزش دهید» اظهار می‌دارد: «موضوع مهم و حیاتی این است که در این گروه سنی کودکان باید از واژه‌ها و اصطلاح‌هایی متداول درباره پروردگار استفاده کنید تا در ذهن آنان نقش ببندد و در آینده پایه اعتقادات مذهبی‌شان مستحکم گشته و با زندگی‌شان درآمیزد.»

«دونالدینداسی»، مدیر بخش کلیسا در لادرا در دوره پورتولا، یادآور می‌شود: «با توجه به باورهای مذهبی خویش، کلمه‌هایی را که در اعتقادات به کار می‌برید، به فرزندانتان بیاموزید، واژه‌هایی چون خدا، انجیل، تورات، مسیح، افراد و مکان‌های مقدس. چنانچه کودکان را در همان دوران خردسالی با چنین مصادیقی آشنا نسازید، وقتی که بزرگ‌تر شدند، ناچارید مفاهیم گسترده‌تر و پیچیده‌تری را به آنان آموزش دهید. از همین زمان بکوشید مهر و محبت به آفریدگار را در دل فرزندتان بیندازید و او را به خداوند مشتاق گردانده و تأکید کنید که خدا هم وی را دوست می‌دارد.»

در ضمن شما باید این مفهوم بنیادی را به کودکان یاد دهید که ایزد توانا، بخشنده و مهربان است به دیگر سخن، در آغاز آموزش نخست با محبت و عطوفت خداوند شروع کنید که بی‌شک این نظریه با دیدگاه «آن ویدر هولت»، که وی هم این اصل را مهم‌ترین دریچه خداشناس برای کودکان این دوره عنوان می‌کند، منطبق است.

هنگامی که پسران خانم «ویدر هولت» در دوران کودکی به سر می‌بردند، وی به آنان تابلوی مینیاتوری کلیسایش را نشان داد و ضمناً به شمایل حضرت مسیح علیه السلام که بره‌ای در آغوش گرفته بود، اشاره کرد و گفت: «خداوند شما را دوست دارد، همان‌گونه که حضرت عیسی علیه السلام آن حیوان کوچولو را از شدت دوستی در بغل گرفته است.» با چنین بیان ساده و کودکانه، «آن» امید داشت که بتواند به وسیله این تابلو، ارتباط و صمیمیت پروردگار عالم با بندگان را برای کودکان خویش بر زبان آورد.

ب. سه تا پنج سالگی

این گروه سنی، افراد پیش دبستانی را تشکیل می‌دهند که البته آموزش باید از آن‌ها آغاز گردد و تا سنین بلوغ ادامه داشته باشد. «کارشز» راجع به این گروه سنی می‌گوید: در مورد چنین کودکانی، طرح چنین پرسشی

احساسی از بهت و حیرت پدید می‌آید. مؤلف یاد شده می‌افزاید: «ولی باید دانست که چیزی در روح بچه‌ها هست که شگفت‌انگیز و ابهام‌آمیز است.»

وانگهی، گفت‌وگو درباره آفریدگار به بچه‌ها مدد می‌کند که در امان بمانند. «آن و درهولد»، کشیش بخش مارک قدیس وابسته به کلیسای دایره اسقفی در شهر یونسبورگ از ایالت بریلند، عقیده بر این است: «از آنجایی که خداوند تغییرناپذیر و جاودانی است، می‌تواند در دنیای فانی و زودگذر، مایه اطمینان خاطر و جهت‌نمای اخلاقی بچه گردد.»

مشکل بسیاری از بچه‌ها این است که پدر و مادرشان تمام نیرو و توان خویش را صرف فرستادن فرزندانشان به آموزشگاه‌های موسیقی و رایانه می‌کنند، لیکن آموزش «ایمان» را نادیده می‌گیرند. چنین والدینی از یاد می‌برند آنچه که می‌گویند و انجام می‌دهند - یا نمی‌گویند و دست به اقدام می‌زنند - اثر دیرپایی بر بچه‌هایشان می‌نهد.

بهترین طریق رشد حیات روحانی بچه‌ها ایمان این است که آشکارا و به راحتی درباره خداوند گفت‌وگو کنیم. بنا به گفته شمار زیادی از کارشناسان، قاعده کلی این است که بگذارید بچه‌ها گفتار را آغاز کنند و سپس صحبت را با پرسش‌ها، بینش‌ها و نظریاتان پی‌گیری کنید. مثلاً بعد از این که دختر «کیم فلودین» پرسش‌هایی مطرح ساخت، وی به این فکر افتاد که چگونه باید از خود واکنش نشان دهد. بعد سؤال دخترک به این جا رسید که خواست بداند چرا نمی‌تواند خدا را ببیند؟

در این هنگام «فلودین» به او گفت: «خدا همچون باد است.» ما قادر به دیدن آن نیستیم، لکن احساسش می‌کنیم. وقتی که همدیگر را دوست داشته باشیم، خدا در دل ما جای می‌گیرد.»

ما باید با بچه‌ها مطابق سن و سال و درک و فهمی که راجع به آفریدگار دارند، سخن بگوییم. آنچه در پی می‌آید، سه مرحله از رشد معنوی و چند رهنمود پیرامون طرز صحبت راجع به خدا را یادآوری می‌کند:

ممکن است این پرسش‌ها برای هر پدر و مادری بسیار مهم و دشوار باشند.

یک روز عصر موقعی که «کیم فلودین» با «یاسمین»، دختر چهارساله‌اش حرف می‌زد، دخترک پرسید: «چرا پوست بدن پرستارش تیره‌تر از پوست تن خودش است؟» جوابی که مادرش به او داد، بحث را به تفاوت‌های جسمی مردم کشاند. وی که اهل نیویورک بود، اظهار داشت: «خداوند همه ما را با هر رنگ پوستی دوست دارد.»

یاسمین پرسید: «چشم‌های خدا چه رنگی است؟» فلودین مکثی کرد و جواب داد: «... نمی‌دانم!» بعد یاسمین سؤال کرد: «آیا خدا همین جا نزد ماست؟» فلودین در پاسخ گفت: «بله، حتماً.» یاسمین نگاهی به دور و برش انداخت و پرسید: «پس آفریدگار کجاست؟» فلودین جواب داد: «یاسمین، صحبت در این باره دشوار است!»

حق با اوست. گفت‌وگو در این مورد به واقع سخت می‌باشد. مدتی بعد فلودین با زنی که مدیر مهد کودک دخترش بود به رایزنی پرداخت و ضمن آن اظهار داشت: «من می‌خواهم دعا، آرامش بخش دل یاسمین باشد و او خوب و بد را از هم باز شناسد. ولی چه سان می‌توانم به وی یاری کنم تا چنین احساسی داشته باشد. در جایی که چیزهایی از این دست نه به دلایل علمی بلکه به ایمان خود شخص بستگی دارد.»

بسیاری از پدران و مادران، نگرانی فلودین را دارند. و لو این که بتوانند به راحتی با فرزندانشان درباره مدرسه و سایر موضوعات سخن بگویند، اما امکان دارد راجع به موضوع انتزاعی (مجردی) همچون وجود ایزد توانا، سرگردان بمانند.

به قول «رابی هارلد کاشز»، نویسنده اثر «هنگامی که بچه‌ها راجع به پروردگار می‌پرسند»: «سخن از خدا گفتن به منزله راه‌کاری جهت توصیف پدیده‌های جهان چون زیبایی طبیعت، چشم به جهان گشودن کودک و مرگ دوست اهمیت دارد. توأم با چنین تعاریفی،

غلط است که از خود سؤال کنیم، چه سان به کودکان بفهمانیم که خداوند در زندگی آنان حاضر است، یا این که کلی تر بگوییم چه طور می توانیم به کودکانمان بفهمانیم که زندگی و وجودشان از آفریدگار نشأت گرفته است. موقعی که کودکان شما لحظه های شیرین زندگی را تجربه می کنند یا از چیزی شگفت زده و حیران می گردند، این بهترین زمان برای گفت و گو با آنان درباره خداوند است. در این لحظه آنان بهترین ظرفیت پذیرش این نوع مطالب را دارند.

به عنوان مثال نمونه ای را یادآوری می کنیم: دختر بچه پنج ساله ای که پدر بزرگش را تازه از دست داده بود، در مراسم مذهبی روز یکشنبه به نزد «ویدر هولت» آمد و درباره پدر بزرگش از او پرسید. سؤال دخترک این بود: «آیا پدر بزرگ در بهشت رانندگی می کند؟ آیا از فلونی مراقبت می کند؟» (فلونی، سگ پدر بزرگ بوده که تقریباً یک سال پیش از مرگ پدر بزرگ در گذشته است.) «ویدر هولت»، این جریان را می داند که کودک مورد بحث نزد خود تصویری از آن دنیا دارد و در پی کسی است که به وی بگوید درست اندیشیده است و او را خاطر جمع کند. از همین رو «ویدر هولت» از وی می پرسد: «تو چی فکر می کنی؟» کودک تخیلاتش را چنین بیان می دارد: «خدا به پدر بزرگم خودرویی اهدا کرده و او در حالی که فلونی را کنار خود نشانده است، هر زمان که بخواهد با خودرو پیرامون ابرها به گردش می پردازد. در این جا، کشیش «ویدر هولت» هم با وی هم عقیده شده و نظراتش را تأیید می کند. در سنین سه تا پنج سالگی، کودکان معمولاً پروردگار را به صورت انسانی تجسم می کنند که قادر است خودرو را اهدا کند یا صاحب و دارنده انواع حیوانات دست آموز باشد. حتی به زغم ایشان، خداوند پیانو می نوازد و بر هر چیزی آگاه و واقف است و وی را چیزی بین پدر روحانی و یا پانثول تصور می نمایند.

این ادراکات درونی کودکان سرانجام به این پرسش می انجامد که: آیا خداوند می خوابد؟ موقع تعطیلات خداوند به کجا می رود؟ حال برای درست هدایت کردن ذهن کودک و پاسخ صحیح دادن به پرسش های پیش آمده برای وی و نیز تشویق و ترغیبش باید به شیوه صحیح و صادقانه به او جواب داد. جوابی همچون: «نمی دانم یا آگاهی چندانی ندارم.» آنگاه خودتان سؤالی را طرح کنید تا بتوانید بحث و گفت و گو را تداوم بخشید. هنگامی که کودک در این سنین، خداوند را در حال دوچرخه سواری تجسم می کند و وی را این گونه پذیرفته است، در این صورت هر چیزی که شما درباره آفریدگار به وی بگویید، او آن حقایق را به طور سطحی می پذیرد. ولی در این حال چنانچه به کودک بگویید که خدا از دست تو به خشم می آید چنانچه شما رفتار یا کار ناپسندی انجام دهید، در این صورت، کودک تصویر پدری خشمناک و ترسناک را از این در پیش خود تجسم می کند که چنین خداوندی تصمیم دارد وی را

جهت کوچک ترین اشتباه تنبیه کند. به قول «جان موریل»، استاد مطالعات مذهبی دانشگاه فلوریدای جنوبی: «کودکان خردسال نمی توانند پیرامون موضوعات مطرح شده به طور دقیقی بیندیشند یا پیمان را ارزیابی نمایند.» زمانی که با بچه های پیش دبستانی درباره خدا حرف می زنید، شما به منزله کارشناس دینی هستید. بنابراین خیلی دقت کنید که مبدا موضوعات را به نحوی بر زبان جاری سازید که باعث پشیمانی خودتان شود.

ج. شش تا ده سالگی

از دورانی که کودکان به مدرسه گام می نهند، به طور منطقی شروع به فکر راجع به خداوند می کنند و از این عمل خود می خواهند به این پیامدها دست یابند که آیا خداوند عامل مرگ و میرهاست؟ آیا پروردگار از تمام آنچه که من انجام می دهم خبر دارد؟ بنا به گفته «کریستین هرلینگر»، مدیر مدرسه ساندی و خدمات جوانان از نخستین کلیسای فرزندان مسیحی در بوستون: «همان گونه که پدر و مادر سعی دارند تا به این پرسش ها جواب دهند، باید این نکته اساسی و مهم را در نظر بگیرند که باید کودکانشان را راهنمایی کنند تا آنان به خداوند اعتماد کرده و به او رو کنند.»

البته این درست همان هدفی بود که خانم «آن فرگوسن»، رییس پیشین مدرسه وابسته به کلیسای مسیحی در دانشگاه یل، در مورد پسر شش ساله اش «کولین» دنبال کرد و کوشید به پسر شش ساله اش کمک کند که به نگرانی های آغاز تحصیل در کلاس اول چیره گردد.

پس از گذشت سومین روز مدرسه، خانم «فرگوسن» در زمین بازی به دیدار پسرش شتافت و با همدیگر پیاده به خانه برگشتند. در همین موقع

«کولین» به مادرش گفت: «در این سه روز تنها و هراسان بودم.» مادر جوابش داد: «پسرم، خداوند در همه جای مدرسه با تو بود. مگر با او صحبت نکردی؟» و سعی کرد وحشت را از وی دور سازد. آن روز نقطه عطفی برای «کولین» به شمار می رفت زیرا دریافت که رابطه ساده با خداوند به وی یاری می کند که بر بیمش غلبه نماید.

طریقه دیگر آشنا ساختن بچه ها با خداوند، خواندن داستان هایی از کتاب مقدس است. داستان یکی از پیامبران را با جذابیت و بیانی ساده برایشان بازگو کنید. فرگوسن در این باره می گوید: «این کار سبب می گردد که بچه ها از همین سن بفهمند که خدا در تمام دوران زندگانی با آنهاست و به طور مثال قضیه حضرت یونس و گرفتار شدنش در دهان ماهی و ... به خوبی گویای این مطلب است.

از همین سن، کم و بیش آنان را به معبد (مسجد، کلیسا) و زیارتگاهها ببرید و با سخنان مهیج و البته درست، احساسی از احترام و تقدس در آنان به وجود بیاورید.

د. پیش از نوجوانی

انسان ها خیلی زود دوران بچگی را پشت سر می نهند. کودکان بسیار تغییر می کنند - چه جسماً و چه روحاً - و به سوی استقلال فزون تری پیش می روند. گفته های شما باید به ایشان در درک خدا یاری کند. همچنین آنان فرا می گیرند که خود بیندیشند. زمانی هم فرا می رسد که آنان درباره نمادهای دینی همچون مناره، مسجد، هلال، یا صلیب و



انقلاب عاشقانه نحیف‌گل

حسن ابراهیم زاده

انقلاب اسلامی ایران، نه تنها معادلات منطقه‌ای و خاورمیانه‌ای را بر هم زد و موجب بیداری جهان اسلام شد بلکه معادلات کل جهان را نیز دچار چالشی جدی ساخت و مکاتب سیاسی و فرهنگی رایج در دنیا را در بن‌بستی تحلیلی قرار داد.

این هم‌اوردطلبی انقلاب، مرهون مؤلفه‌ها و شاخصه‌های اوست که تنها مختص این انقلاب است. امام راحل (ره) در وصیت‌نامه سیاسی الهی خود، به صراحت بدین نکته اشاره کردند: «انقلاب اسلامی چه در شکل‌گیری و پیدایش و چه شیوه‌های برخورد و مؤلفه‌ها و آموزه‌ها با سایر انقلاب‌های جهان متفاوت بوده و آن را از انقلاب‌های دیگر متمایز ساخته است.

«میشل فوکو»، که در سال ۱۳۵۷ و پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، دوبار به ایران سفر کرد و در این سفرها از تهران، قم، و آبادان دیدن و مشاهدات خود را در کتابی به نام «ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند؟» به رشته تحریر درآورد.

انقلاب را، انقلابی جدای از انقلاب‌های دیگر، مطالبات مردم را مطالباتی دیگر و تحلیل‌گران جهانی را در بن‌بستی تحلیلی به تصویر می‌کشد و می‌نویسد:

«وقتی از ایران آدم سؤالی که همه از من می‌کردند این بود: «این انقلاب است؟» (فقط به این علت است که در فرانسه آرای عمومی، یک‌صدا به چیزی که «داخلی» نباشد علاقه‌مند می‌شود) من جوابی نمی‌دادم، اما دلم می‌خواست بگویم: نه به معنی ظاهری کلمه، انقلاب نیست؛ یعنی نوعی از جا برخاستن و برپا ایستادن نیست، قیام انسان‌های دست خالی است که می‌خواهند باری را که بر پشت همه ما، به ویژه بر پشت ایشان، بر پشت این کارگران نفت، این کشاورزان مرزهای میان امپراتوری‌ها، سنگینی می‌کند از میان بردارند، بار نظم جهانی را، شاید این نخستین قیام بزرگ بر ضد نظام‌های جهانی باشد، مدرن‌ترین و دیوانه‌وارترین صورت شورش.

درماندگی آدم‌های سیاسی قابل درک است. کار آنان ارائه کردن راه حل است. می‌گویند: چاره‌اندیشی‌هایی که رژیم‌های نظامی ارائه می‌دهند، این است که راه را از نظام نایب‌السلطنگی برای جمهوری می‌کشاید. همه این راه‌ها، هم از نابودی شاه می‌گذرد، پس دیگر مردم چه می‌خواهند؟ آیا در واقع بیش از این چیزی می‌خواهند؟ اما همه می‌دانند که این مردم در واقع چیز دیگری می‌خواهند! به این دلیل است که انسان این همه تردید می‌کند که به ایشان فقط همین را پیشنهاد کند. به همین دلیل است که همه در بن‌بستند. در واقع، در حساب سیاست چنین جنبشی را در کجا باید نشانده؟»^(۱)

«میشل فوکو» در همان ایام مطالبات مردم را آزادی اما نه از نوع آزادی‌های غربی و آزادی امیال به تحلیل می‌گذارد و پیوند افسانه‌ای مردم با رهبری دینی خود را چنین قلم‌زنی می‌کند:

«ایرانی‌ها هم، کمی مثل دانشجویان اروپایی دهه شصت، همه چیز را می‌خواهند اما این همه چیزی که می‌خواهند «آزادی امیال» نیست، بلکه آزادی از هر چیزی است که در کشورشان و در زندگی روزانه‌شان نشانه حضور قدرت‌های جهانی است و در واقع این احزاب سیاسی - لیبرال‌ها یا سوسیالیست‌های هوادار آمریکا یا مارکسیست‌ها - و حتی خود صحنه سیاست، به نظر ایشان هنوز کارگزار این قدرت‌ها هستند و همیشه بوده‌اند. و از این جاست که نقش شخصیت آیه‌الله خمینی که به مثابه اسطوره است، روشن می‌شود. امروز هیچ رئیس دولتی و هیچ رهبر سیاسی حتی به پشتیبانی همه رسانه‌های کشورش نمی‌تواند ادعا کند که مردمش با او پیوندی چنین شخصی و چنین نیرومند دارند.»^(۲)

گذشت زمان هرگز نتوانست ویژگی منحصر به فرد انقلاب اسلامی را دچار خدشه سازد. از این رو، نویسندگانی که پس از رحلت حضرت امام و حوادث پس از آن را به تحلیل گذاردند، بر همان نکته‌ای تأکید داشتند که «میشل فوکو» پیش از پیروزی انقلاب آن را به تصویر کشید.

ستاره داوود و ... بحث می‌کنند و پیرامون مفهوم حقیقی و عمیق این نشانه‌ها می‌اندیشند.

یکی از کارشناسان در این زمینه می‌گوید: «بچه‌ها خدا را از خردسالی می‌شناسند و او را به عنوان منبع قدرت می‌انگارند. وانگهی، می‌خواهند بفهمند که در مورد آفریدگار تنها خوبی و خوشی نیست، بلکه رنج و ترس هم وجود دارد».

زمانی که شما با کودکی ده - دوازده ساله گفت‌وگو می‌کنید، ممکن است همان چیزی را بگویید که «کاشز» گفته است: «خدا، غم را به سوی ما نمی‌فرستد. بلکه قدرتی به ما اعطا می‌کند که بر غم چیره گردیم و مردم را متمایل می‌کند که به ما مدد رسانند.» گفتار تان هر چه باشد، بچه‌ها دقت می‌کنند تا ببینند که آیا شما به چیزی که می‌گویید اعتقاد دارید یا نه. «ویدر هولت» را باور بر این است که درباره خود و نظراتان، با اطمینان سخن بگویید. نظر دیگر این است که بگذارید بچه‌ها احساس واقعی تان نسبت به خدا را مشاهده کنند، نه احساس توأم با ریاکاری و دورنگی.

سه سیزده سالگی تا نوزده سالگی

بچه‌ها در این سن به چیزهای که تاکنون راجع به خدا شنیده‌اند می‌اندیشند. گاه علیه اعتقادات مذهبی طغیان می‌کنند. در این حالت، «ولپ» پیشنهاد می‌کند که با آن‌ها خوش رفتار باشید چرا که سرکشی‌شان طبیعی و مقتضی سن‌شان است. بکوشید با نوجوانان به نحوی راجع به خدا حرف بزنید که چاره‌گشای مشکلات‌شان باشد. مثلاً برایش توضیح دهید که در پیشگاه خداوند، افراد زشت و زیبا یکسان می‌باشند و خدا هر دو را یکسان دوست دارد.

هنگامی که بچه‌ها به راه‌های خلاف و نادرست روی می‌آورند، برایشان شرح دهید که ایمان به ایزد مهربان، یک ارزش است و مردم عملکردهای آنان را بر پایه ایمان به خدا محک می‌زنند.

به قول «کاشز»: «خدا قوانین درستی دارد که عیناً همچون قانون جاذبه، ثابت‌اند. می‌توانید با صحبت در مورد این قوانین، به نوجوان تان اعتماد به نفس ببخشید تا در مقابل مشکلاتش بایستد و تصمیمات عاقلانه‌ای بگیرد.»

«لارنس کانینگهام»، استاد الهیات دانشگاه نتردام، اظهار می‌دارد: «صحبت کردن درباره خدا مثل یاد دادن دوچرخه سواری به بچه‌هاست، ابتدا از چرخ‌های کمکی استفاده کنید سپس بچه‌ها را روی دوچرخه نگهدارید و همچنان که آنان شروع به رکاب زدن می‌کنند، تدریجاً اجازه دهید خودشان برانند. تمام آنچه که شما می‌توانید انجام دهید، این است که زود آغاز کنید. بر عقاید خود پافشاری کنید. مثال بزنید و ایمان خویش را در تمامی لحظه‌ها عملاً به خداوند بنمایانید و اما از همه مهم‌تر این‌که از لحاظ روحی و اخلاقی محیطی ایجاد کنید که روحانیتش تا ابد پایدار بماند.